سخنرانی مسجد مروی - جلسه 6

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبين، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ بِأَمْرِكَ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمِينَ) [1]

جهات عجیب و غریبی از کمالات در قرآن هست که هر یک از آن‌ها محیّرالعقول است که شاید از فردا وارد بحث بشویم. حجیّت قرآن در احکام و مراتب معارف، حجیّت جمعیّه است، نه حجیّت انفرادیّه. یعنی چه؟ یعنی اگر ما بخواهیم احکام اسلام را استنباط کنیم، نمیتوانیم از قرآن به تنهایی استنباط کنیم، زیرا قرآن مجملات دارد و احتیاج به تفصیل دارند، و ما نمی‌توانیم و قدرت استنباط نداریم.

(لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى‏ اوّلي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...) [2]

فقهای ما احکام را از هر دوی کتاب و سنّت استنباط می‌کنند. [3] آقایان نمیتوانند از قرآن به تنهایی استنباط کنند. آن کسانی که همه چیز را از خود قرآن استنباط میکنند، به چهارده معصوم: منحصر می‌شوند. ایشان همان کسانی هستند که عندهم علم‌الکتاب. پس حجیّت احکام در قرآن، استقلالیّه و انفرادیّه نیست. مثلاً قرآن در مورد نماز میگوید: (أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى‏ غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً) [4] ، دستور هر پنج نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و فجر در آیه هست. امّا هر نماز چند رکعت است؟ اجزایش چیست؟ موانعش چیست؟ حکم شکوک آن چیست؟ مقدّمات و مقارناتش چیست؟ مبطلاتش چیست؟ قرآن هیچ‌کدام از این‌ها را بیان نمی‌کند و ما هم نمیفهمیم. در صورتی که همین نماز اقلاً سه چهار هزار مسأله دارد. مرحوم شهید اوّل، دو کتاب به نام «الفیّه» و «نفلیّه» نوشته است. در «الفیّه» هزار مسأله از واجبات نماز و در «نفلیّه»

بیش از دوهزار مسئله از مستحبّات نماز را نوشته است. اینها را ما نمیتوانیم استخراج کنیم امّا ائمّه: استخراج میکردهاند. به هر حالت حجّیّت این قرآن، جمعیّه است یعنی اگر کسی بخواهد از پیش خود، احکام اسلام یا درجات معارف را از این کتاب استخراج کند، نمی‌تواند؛ به خصوص معارف را که بالاتر از احکام است و عظمت اسلام و خاتمالنبیّین9 به عظمت معارف الهیّه موجود در قرآن است. آن درجات معارف را ما به تنهایی نمی‌فهمیم، بلکه باید به (وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ) مراجعه کنیم.

لهذا الآن علمای ما وقتی میخواهند احکام را استنباط کنند، اوّل آیات را میبینند و بعد به روایات مراجعه میکنند. بدون مراجعه به روایات حقّ فتوا دادن و حکم دادن ندارند. باید فحص کنند و ببینند که آیا مخصّص یا قرینه مجازی برای آیات قرآن پیدا می‌کنند یا خیر. اگر فحص کردند و مخصّص و قرینه مجاز نیافتند، آنوقت به اطلاقات و عمومات حکم میکنند. آنان حق ندارند به وجوب یا حرمت چیزی حکم دهند، مگر آن که در روایات از مخصّص و قرینه مجاز فحص کرده باشند. تازه این فتاوای فقها راجع به احکام است، معارف قرآن که بالاتر است.

یکی از چیزهایی که فلاسفه را به سکندری انداخته، همین مطلب است. اینها خیال می‌کنند خودشان به تنهایی می‌توانند به حقائق قرآن پی ببرند و به ظواهر آیات خود را تکمیل کنند؛ این اشتباه است. برای نمونه میگویم: آیه (وَ ما تَشاؤنَ إلاّ أنْ يَشاءَ اللهُ) [5] و آیه (وَ ما يَذْكُرُونَ إلاَّ أَنْ يَشاءَ اللهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ) [6] را در قرآن دیدهاند و خیال کردهاند حکم آیه، اطلاق دارد و منظور از مشیّت، مشیّت همه ماست. آن وقت در بحث جبر و تفویض چرت و پرت گفتهاند و حال آنکه به حکم روایات، آیه (ما تَشاؤنَ إلاّ أنْ يَشاءَ اللهُ) مخصوص به ذوات مقدّسه محمّد و آلمحمّد: است [7] که این بزرگواران وِعاء مشیتاند و فنای کلی در پروردگار پیدا کردهاند.

بنابر روایتی که علامه مجلسی; در «بحارالأنوار» نقل نموده، امام صادق7 به عمربن یزید فرمودند: می‌دانی مقصود از آیه: (وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أنْ يُوصَلَ) [8] چیست؟ گفت: خیر! فرمودند: «نَزَلَتْ فِي رَحِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ»، مقصود محمد و آلمحمد: است. [9]

بنابراین نمیتوان به صرف ظواهر آیات تمام مدارج معارف قرآن را استنباط کرد. اگر ممکن بود، عمری‌ها و ابابکری‌ها کرده بودند و حال آنکه همه جا کُمِیتشان لنگ است جز این‌که دزدی کنند و روایات ائمّه: ما را بگیرند. این سنّی‌های بدبخت، نَمی از یَم علم ندارند، زیرا تنها به ظواهر قرآن،

قناعت کردهاند. ظواهرِ تنها، برای وصول به تمام احکام اسلام مفید نیست. اصلاً متکلّم به این کلام (قرآن) متعمّد بوده است که تعویل بر منفصل کند. تعویل به منفصل از محسّنات کلامیّه است.

یکی از محسّنات کلام، طبق قاعده لغت این است که انسان یک اندازه از مرادش را در کلام یا دهان غیر بگذارد، یا به غیر احاله بدهد و قرآن، این کار را کرده است، یعنی در فهم مقاصدش، به تمام مراتب نفس‌الأمریه، مردم را به یک عدّهای ارجاع داده است:

(قُلْ کَفی بِاللهِ شَهِیداً بَیْنِي وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ) [10]

آقایان طلبهها! در آیه:

(وَ أخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِي قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا) [11]

محکمِ کتاب کدام است و متشابهات آن کدام است؟ [12] لذا اختلاف پیدا شده است. باید در فهم این‌که محکم کدام است و متشابه کدام، به روایات مراجعه کنیم. روایات به ما میگویند: محکم آنی است که عمل به آن واجب است و متشابه غیر از این است. پس ما در فهم خودِ محکم و متشابه گیریم. [13]

در این آیه، واو بین (الله) و (راسخون فی العلم)، واو عاطفه است و (راسخون) را به (الله) عطف کرده است. تأویل قرآن را، اَول آیات را، مرجع آیات را، باطن آیات را مگر خدا و راسخون در علم نمیدانند. راسخون در علم هم معلومند.

گواه عاشق صادق در آستین باشد

دو نفر آمدهاند و میگویند: ما دکتر هستیم. حالا ما از کجا بفهمیم این دو نفر راست می‌گویند؟ گواه این‌ها علم و عمل آنان است. از این یکی هرچه میپرسم به طب قدیم و جدید جواب میدهد و آن مرض را هم معالجه میکند. از آن یکی میپرسم چیزی بلد نیست و نمیتواند معالجه کند. فقط پُز دکتری درست کرده است. مو را اطریشی کردن، کراوات آویختن، یک دانه عینک زدن، یک دانه تابلو زدن و از این حقّه‌بازی‌ها دارد و الاّ از علم در او، خبری نیست! خوب که دهان وا میشود، معلوم میشود راسخون در علم چه کسانی هستند. آن‌هایی هستند که هرچه پرسیده‌اند، جواب داده‌اند. غیر آن‌ها هیچ چیز بلد نبودند حتّی ظاهر بعضی از آیات را نمی‌دانستند و مثل آهو پایشان در گل می‌ماند. راسخون در علم، چهارده معصوم: پاکند. [14] هرچه از قرآن از این‌ها پرسیدند، جواب داده‌اند. معلوم میشود راسخون در علمند. به هر حال قرآن میگوید: معانی قرآن را راسخون در علم

می‌دانند. خداوند، تعویل بر منفصل کرده است و عمداً این کار را کرده است تا خلیفه را اقامه کند، زیرا الواطها میخواهند حق را از ذی حق بگیرند. توجّه کنید نکته لطیفی است: خدا برای این‌که علی7 را سر پا کند و برای این‌که برهان قرآن را محکم کند، یک قسمت از مرادات خودش را در باطن قرآن و در سینه علی7 گذاشته است. قرآن میگوید (بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِینَ أوتُوا الْعِلْمَ) [15] این بیّنات غایت دارد. آیاتی که در کتاب نوشته شده و به چشم ما میرسد، سنّی‌ها هم میبینند، امّا در نظر سنّی‌ها این‌ها بیّنات نیستند. آن‌ها در خیلی از آیات گیج و ویجند ولی شیعه خیر!

امام صادق7 از ابوحنیفه پرسیدند: (مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً) [16] کجاست؟ گفت: مسجدالحرام. حضرت فرمودند: در دوره عبدالملک و حجّاج که خانه را آتش زدند و آدمها را کشتند؟ پس چطور خدا فرموده: (مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً)؟ معطّل ماند. [17] در روایت دیگری حضرت باقر7 به قتاده فرمودند: آن خانه [امن] ماییم که هوا و میل به سوی ماست: (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوِي إِلَیْهِمْ) [18] .

حضرت، باطن قرآن را امام میداند، ابوحنیفه و قتاده نمیدانند. [19] به جهت این‌که آیه میگوید: هر که داخل شد در آن خانه، در امن و امان است. خیلیها وارد شدند و در امان نبودند. (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ) میداند مراد از خانه کیست؟

خداوند عمداً فهم مرادات قرآن را در سینه یک عدّه گذاشته است: (بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِینَ أوتُوا الْعِلْمَ) بیّن یعنی روشن. در سینه آن‌هایی که دارای علم قرآنند. سینه بی‌کینه علی7 و یازده فرزندش: [20] . چرا این کار را کرده؟ برای این‌که اگر منافقان روی سالوسگری و بند و بست کردن با الواطها، آمدند و با ظاهر حق به جانب، جلو افتادند و علی7 را خانه‌نشین کردند، این قرآن، علی7 را احیا کند. قرآن میگوید: مرادات واقعی من نسبت به بواطن قرآن، در سینه یک عدّه خاصّی است؛ آنوقت علی7 میگویند: آنکس من هستم. ابنعباس میرود و میبیند علی7 راست میگوید، علی7 شریک و همترازوی قرآن است. او مرجع و محل رجوع قرآن و قرآنیان است که ابن‌عباس گفت از سر شب تا صبح نشست و در نقطه باء بسمالله صحبت کرد و صبح که شد هنوز صحبت علی7 تمام نشده بود. [21] علی در باء بسمالله حرف زده. مگر باء بسمالله حرف دارد؟ بله! همین باء به یک عنایت «جیم» است، همین باء به یک عنایت دیگر «جن» است، همین باء به یک عنایت دیگر «نجوی» است. همین باء تنها چیست؟! چه داند آنکه اشتر میچراند؟! من چه میدانم! آن‌که صاحب سرّ و رمز است، میفهمد. این است که امیرالمؤمنین7 از سر شب تا به صبح، برای ابنعباس در باء بسمالله صحبت کرد، صبح طالع شد ولی کلام علی7 تمام نشده بود. قرآن با

قرار دادن مقاصدش در سینه یک عدّه‌ای، آن عدّه را به مقام خلافت بلند کرده است. وقتی این‌ها گفتند: ما به حقایق قرآن وارد هستیم و مردم از آن‌ها استفاده کردند، قرآن مبیّن آن‌ها شد. آن‌ها به ابراز معلوماتشان، مصدّق و مؤیّد قرآن شدند. وقتی معلوماتشان را ابراز داشتند، مردم میفهمند قرآن، کلام خداست. وقتی علی7 ابراز علوم میکند، به ظهور علم کتاب از علی7، قرآن تأیید میشود و به ارجاع مرادات قرآن به علی7 و امثال او، علی7 برپا میشود. عجب خدا کار عجیبی کرده و کلامالله باید اینطور باشد. قرآن در عین این‌که قطب الخطاب و قطب الکتاب دارد، در عین حال مبوَّب و مرتّب نیست. مثل کتاب شفای بوعلی سینا و مطوّل ملاّسعد تفتازانی نیست. مبوَّب و منظّم و مرتّب نیست. چرا؟ برای این‌که اگر مبوّب و منظّم و مرتّب بود و مطالب را عامیانه نوشته بود، نمیتوانست به علم الکتاب، اقامه خلیفه کند و احتیاج به من عنده علم الکتاب نبود؛ چون حقایق قرآن را همه میدانستند. در این‌صورت، حرف عمر درست می‌شد که: «حسبُنا کتاب الله». او دروغ میگوید که «حسبُنا کتاب الله». اصلاً من باید گریزی بزنم، تا دلم خنک شود، چون جنساً با عمر خیلی مخالفم. باید به این رند پدرسوخته گفت: ای نافهم نادان! اگر «حسبُنا کتاب الله» است، در موقعی که تو با انصار و مهاجر در سقیفه بنیساعده میجنگیدی، چرا به کلام پیغمبر9 متمسّک شدی که پیغمبر فرموده: «جانشینان بعد از من باید از قریش باشند» و شما انصار قریشی نیستید، کنار بروید؟! پس چرا به کتاب متمسّک نشدی؟ پس «لا حَسبُکَ کتابُ االله.» [22]

خدا تقلیل خاص بر عام و تعویل بر منفصل کرده است. برای چه؟ برای این‌که علی7 را برپا کند. با قدرتِ علم قرآن، علی7 برپا میشود. علی7 که برپا شد، علم قرآن را ابراز میدارد، قرآن محکم میشود. این دورِ معی است. این قرآن، پشتیبان علی7 و علی7، پشتیبان قرآن است. هر دو پشتیبان هم هستند. قرآن را هفتاد نوبت به عنوان تفسیر بر علی7 خواند، باز نوبت هفتاد و یکم محتاج بود.

قرآن کتاب بشری نیست. اگر بشری باشد، مبوّب است، منظّم است، بابی در حسد، بابی در حرص، بابی در صلوة، بابی در صیام، بابی در حج و... . اگر قرآن آنطوری که فقها نوشتهاند میبود، اقامه خلیفه نمیشد. اگر این‌گونه نبود، خلیفه، تحکیم قرآن نمیکرد و علم قرآن را بروز نمیداد؛ آن‌وقت خبر غیبی قرآن، ظاهر نمیشد. باید اینطور باشد و یک مقدار علمش در سینههای معصومین: باشد، تا آن‌ها مصدّق قرآن شوند و به علمشان تصدیق قرآن کنند.

قرآن ناسخ دارد، منسوخ دارد. طبع شریعتی که تا روز قیامت باقی است، باید ناسخ و منسوخ داشته باشد. این شریعت موقّت نیست. آن شریعتی که ابدّیت و دوام دارد، باید قاعدتاً ناسخ و منسوخ داشته

باشد. ناسخ و منسوخ کتاب‌الله را کسی میداند که علم کتاب نزد او باشد. [23] او باید بداند آیات چه وقت نازل شده‌اند؟ برای چه نازل شده‌اند؟ کدام آیه قبل آمده؟ کدام آیه، بعد آمده است. یکی از چیزهایی که سنّی‌ها را گیج کرده و باعث ظلمت و تیرگی آن‌ها در فهم قرآن شده، همین است. آن‌ها تنزیل آیات را نمیدانند. نمیدانند این آیه چه وقت نازل شده؟ کجا نازل شده؟ برای چه نازل شده؟ نمیفهمند این آیه ناسخ است یا منسوخ. امّا امام صادق7 این‌ها را معیّن کرده است. اگر امام صادق7 و امام باقر7 نبودند، اسلام و علوم قرآن بالکلّ از بین رفته بود و همه در فهم حقایق گیج بودند. امام باقر7 و امام صادق7 ناسخ‌ها را از منسوخ و مقیّدات را از مطلقات و مخصِّصات را از عمومات (آن‌هایی که به عمومش باقی است) معیّن نمودند. ائمّه: آیات تخصیص خورده را بیان کردند. جان همه مسلمان‌ها، قربان ائمه: بشود؛ قرآن را این بزرگواران زنده کردند.

قرآن، ضرب امثال دارد:

(وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِي هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) [24]

خودش میگوید: ما در قرآن مثل زدیم؛ به عنوان مثال:

(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ) [25]

(أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ) [26]

(وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرارٍ) [27]

(ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ) [28]

(وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) [29]

قرآن، ضربِ مثل دارد. وجه ضربِ مثل قرآن، در خود قرآن مذکور نیست. خوب دقّت کنید. در قرآن، وجه مماثلت را بیان نمیکند. آن وجه مماثلت را عمر میداند؟! ابابکر میداند؟! عثمان میداند؟! غلط می‌کنند. این‌ها میچایند. این‌ها ظاهر قرآن را نمیفهمیدند. این مطلب، تعصّب نیست، خودشان نوشته‌اند. حضرت خلیفه اوّلی رضی‌الله‌عنّا -خلیفه، مؤنّث مجازی است- لفظ ظاهر قرآن را نمی‌فهمید. از او در مورد لفظ «ابّ» در آیه (وَ فاكِهَةً وَ أَبّا) [30] پرسیدند؛ ایشان نمیدانستند! های های های! واقعاً یک دریا بی‌سوادی و یک دنیا نافهمی! وقتی از (إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا) از او پرسیدند،

نمیدانست و گفت: وای بر من اگر بخواهم قرآن را به رأیم تفسیر کنم! باید به این احمق گفت که (إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا) تفسیر به رأی نیست. این بزرگواران اصلاً ضرب‌المثل نمیفهمیدند. این‌ها فرق بین مَثَلَ و مِثْل را نمیدانستند تا چه رسد که وجه مماثلت را بفهمند. خود قرآن هم که بیان نکرده، پس قرآن تعویل بر منفصل کرده است.

اصرار دارم که آقایان طلبهها این حرف را یاد بگیرند. قرآن تعویل بر منفصل کرده است، که همان قرائن نقلیّه در کلام معصوم است. تمام مراداتش را نمیتوان بدون قرینه منفصل به دست آورد. قرینه منفصل، کلام امیرالمؤمنین7، کلام صدیقه طاهره3، کلام امام حسن7 تا حضرت عسکری7 است. لذا فاطمه زهرا3 بیخ گلوی اوّلی را گرفت و فرمود: تو کتاب خدا را بهتر می‌فهمی یا پسر عمّم علی7؟! از راه علی7، استخوان او را کوبید. تو که سرت از ماتحتت در نمیآید، تو که ناسخ و منسوخ و مطلق و مقیّد نمیدانی، تو که قرائن مجازات را نمیدانی، تو که نمیدانی فلان آیه قرآن، چه وقت آمده و کجا آمده و برای چه آمده، حق نداری از قرآن استنباط حکم کنی. بر فرض، اجتهاد را برای خلیفه پیغمبر تجویز کنیم، این‌ها که مجتهد نبودند. چه کسی گفت عمر و ابابکر مجتهد هستند؟ مجتهد باید به رموز آیات آگاه باشد. مجتهد باید فرق بین مطلقات و مقیّدات، عمومات و مخصِّصات، وارد و مورود و امثال قرآن و غیرشان را بداند. نه ابوبکر می‌دانست نه عمر. عثمان که هیچ، او برود گردو بازی کند. بر فرض ما بگوییم وصّی پیغمبر باید مجتهد باشد و اجتهاد در احکام کند، عمر، قوّه اجتهاد نداشت. علی7 قوّه اجتهاد داشت، حسنین علی7 قوّه اجتهاد داشت. این‌ها بر امثال قرآن و قرائن عقلی و نقلی قرآن آگاه بودند.

قرآن بر سبیل «ایّاكَ أعْنی وَ اسْمَعی یا جَارَه!» [31] نازل شده است، همه کلمات قرآن که کُردی نیست. در عین این‌که سهل است، ممتنع است. در عین این‌که هر عربیخوانی میتواند از ظاهر قرآن به اندازه فهمش استفاده کند، در عین حال نمیشود حقائق قرآن را با یک لغت دانی بیرون آورد. بعضی از آیات قرآن بر سبیل «ایّاكَ أعْنی وَ اسْمَعی یا جَارَه» نازل شده است [32] به در میگوید تا دیوار بشنود. مثلاً شما با فرزندتان در مجلسی نشسته‌اید. فرزند شما بسیار با تربیت و مؤدب و آرام است. شخص دیگری هم در آن مجلس دعوت شده است، امّا فرزند او بچه‌ای لوده و بیهوده و بی‌تربیت و فضول است که از شرارتش حاضرین در مجلس در اذیت هستند. شما برای این‌که احترام میهمان‌ها حفظ شود و پدر آن بچه از شما مکدّر نگردد به فرزند خود می‌گویید: اگر بی‌ادب نشستی پدرت را در می‌آورم، اگر پرخوری کردی می‌زنمت و... در حالی که فرزند شما عاقل و مرتّب و مؤدّب نشسته است و کاری ندارد؛ امّا شما به در می‌گویید که دیوار بشنود.

در عربی میگویند: «ایّاكَ أعْنی وَ اسْمَعي یا جَارَه!» تو را قصد دارم اما خطاب به این کنیز میکنم. قرآن یک قسم از آیاتش به طرز «به در میگویند که دیوار بشنود» نازل شده است. صدی نود از آیات قرآن که تندی به پیامبر9 دارد، مقصودش سایر مردم است. به عنوان مثال: (یا أیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضاتَ أزْواجِكَ) [33] یا آن آیه دیگر که مضمونش اینست: «پیغمبر! رضای زنت را به رضای خدا مقدّم ندار». اگر پیغمبر9 این طور بوده که رضایت عایشه را به رضایت خدا مقدّم میداشته، ما او را به پیغمبری قبول نداریم، حتّی به عنوان یک پیش‌نماز هم قبول نداریم، حتّی به عنوان یک مسأله‌گو هم قبولش نداریم. پس معلوم میشود که ظاهر این آیه خطاب به پیغمبر نیست و این آیه باطنی دارد که نزد (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ) است و مقصودش «ایّاكَ أعْنی وَ اسْمَعي یا جَارَه!» است. از این راه، خیلی از مشکلات حلّ میشود.

در یک جا می‌گوید: (إنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ) [34] ای پیغمبر! ما ابواب گشایش آشکاری را بر تو فتح کردیم تا این‌که خدا گناهان قبل و بعدت را ببخشد. اگر مقصود، معنی ظاهر آیه باشد که این چه پیغمبری است؟! پیغمبری که قبلاً گناه می‌کرده و بعداً هم گناه می‌کند به درد پیغمبری نمی‌خورد. پیغمبر باید معصوم از گناه باشد. پیغمبری که گناه کند، پیغمبر نیست! خداوند در قرآن میفرماید:

(إنَّ اللهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ) [35]

(وَ إنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الأَخْيارِ) [36]

پیامبران را از اخیار و خوبان برگزیدیم. وقتی قرار است خدا اختیار کند، از بدها که اختیار نمی‌کند؛ اگر این‌طور نباشد که کوسج و ریش‌پهن است. جای دیگر می‌گوید:

(وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي) [37]

خدا پیغمبرها را برای خودش درست و انتخاب کرده است. پیغمبران، نخبه اخیارند. خودِ صاحب کارخانهای که جنس را ریخته، بهترین موجودات را انتخاب کرده، لذا خیرَةالله، مختارالله، منتخبالله و معصومند. خداوند وعده فرموده است که پیغمبر9 را حفظ کند:

(وَ لَوْ لا أنْ ثَبَّتْناكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً) [38]

ای محمّد! اگر ما نگاهت نمی‌داشتیم، قاطی لوطی‌ها شده بودی.

گر بگویم شرح آن بی‌حد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

بر اساس آنچه در روایات نقل شده، همه این آیات از قبیل «ایّاكَ أعْنی وَ اسْمَعیِ یا جَارَه!» است، نه اینکه خطاب به خود پیغمبر باشد. [39]

قرآن، کنایات دارد. قرآن، استعارات دارد. قرآن، مَجازات دارد. آقایان اهل علم شما میدانید: در محسّناتِ قانون کلامی، چند علم معتبر است. چند علم برای تعیین و تبیین محسّنات کلامی ساخته و پرداخته شده است. یکی علم معانی، یکی علم بیان و یکی هم علم بدیع است. این علوم برای محسّنات کلامند. استعارات، مَجازات، تشبیهات، کنایات و تمثیلات، کلّ اینها از محسّنات کلام است. قرآن دارای تمام اینهاست. قرآن مجاز دارد، مجازاتش یا «قرائن عقلیّه» دارد که به آنها قرائن متصّله میگویند یا «قرائن نقلیّه» دارد که به آنها قرائن منفصله میگویند. قرآن مملوّ از اینهاست. مثلاً قرآن میگوید:

(وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدیهِمْ) [40]

یهود گفتند دست خدا بسته است، بسته باد دست یهود.

یهودی نگوید از کجا ما اینطور گفتیم. بیاید تا من در صد جای تورات این مطلب را به او نشان بدهم که بالکنایه دست خدا را بستهاند. یهود گفتند دست خدا بسته است. خیر! دست خدا باز است، هرچه بخواهد میدهد. خدا دست ندارد. پس دست خدا در اینجا به معنای مجازی، اطلاق شده است که مطلق قدرت باشد. زیرا دست، مظهر قدرت هر کسی است و به همین جهت در این آیه لفظِ دست را ذکر نموده است. قدرت خدا وسیع است، قدرت خدا مطلق است، قدرت خدا محدود نیست. قرینه بر این مجاز، قرینه متّصله است که عقل باشد. عقل میگوید خدا دست جسمی ندارد. مثالی دیگر در این آیه است: (إنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَكَ إنَّما یُبایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ أیْدِیهِمْ) [41] . از این قبیل مجازات که قرینه عقلیّه، مؤیّد آن است و مَجازاتی که قرینه نقلیّه یعنی کلامِ «مَن عِندَهُ علمُ الکتاب»، قرینه اوست، فراوان است.

پس خلاصه و ماحصل سخنان ما در این پنج شش روز این شد: علوم قرآن منحصر به همین ظواهر خشک، و طبق اصطلاحات نحوی و صرفی و لغوی و عربی نیست و به همین ظاهر قرآن تحدّی نشده است. این قرآن به ظاهر و باطنش و باطن باطنش و تخومش و مُطَّلَعش و تأویلش و تنزیلش و اشاراتش و کنایاتش و رموز و اسرارش، که مجموع اینها کلامالله است، به مجموع اینها

تحدّی شده است. به قرآنیّتش و به فرقانیّتش، به یک دسته مطلبش یا ده دسته مطلبش یا به تمامش، سه تحدّی شده است.

در قرآن، به سه شکل، تحدّی شده است:

اوّل: (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) [42]

به مثل این قرآن بیاورید که هم بطن دارد و هم بطن بطن دارد، هم ضرب مثل دارد، هم تأویل و تنزیل دارد، هم کنایه دارد، هم استعاره دارد، هم تشبیه دارد و از دهان یک نفر آدم امّی درآمده است. اگر به مثل این بیاورید ما دست برمیداریم.

دوم: (فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَياتٍ) [43]

سوّم: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ) [44]

محتمل است مراد از سوره، یک دسته مطلب باشد، نه مانند: (إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ، إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ)، یک دسته مطلبی که باید در یک باب باشد. یعنی تحدّی قرآن به این است که مثل آنچه در یک باب از مطالب قرآن است، بیاورید ولو آن مطلب در یک آیه باشد.

این سه تحدّی نه به ظاهر خشک قرآن است، بلکه به ظاهر و باطن و تأویل و تخوم و مُطَلّع و رمز و سرّ و اشاره و ضرب امثال و کنایات و محکم و متشابه، تحدّی شده است. همه این‌ها را یک نفر آدم درس‌نخوانده آورده است. اگر کسی میتواند، این‌جور بیاورد.

فعلاً نتیجه این شد: قرآن به ظاهر و باطنش کلام‌الله است. باطن آن چیست؟ مجموع آنچه در ظرف 260 سال از حضرت محمّدبن عبدالله9 تا حضرت امام حسن عسکری7، از علوم قرآنی به دست آمده، همه باطن قرآن و اَول قرآن است. آنچه هم از امام دوازدهم ان‌شاءالله ظاهر می‌شود، که دوازده و نیم برابر آن چیزی است که تا کنون از سایر ائمّه: ظاهر شده است، باطن قرآن است.

آن‌ها که قرآن را انکار کرده‌اند، به علم قرآن احاطه پیدا نکرده‌اند: (بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ) [45] ولو به همین قدری که منِ بچّه منبری دارم اشاره میکنم، مطلع نشده‌اند و الاّ تکذیب نمیکردند. بنابراین، حجیّت قرآن در احکام و کاشفیّت قرآن در علوم و معارف، با قرائن متصّله و قرائن عقلیّه‌اش می‌باشد و مجموع این‌ها علم الهی است.

ان‌شاءالله از فردا به گفتن کمالات این قرآن میپردازیم تا ببینید که قرآن چیست و چگونه دنیا را متلألأ کرده است.

همه وقت، عبارت، فانی در معناست، هیچ‌کس تحدّی در عبارت نمی‌کند. کلام، کاشف و حاکی از معناست. کلام، مرآتیّت دارد. کلام، «ما به یُنظَر» است، نه «ما فیه یُنظر». به همین دلیل ما به عبارتش کار نداریم. در عین این‌که این عبارت‌ها فوق‌العاده است، امّا تحدّی به معناست، ولی در قالب این عبارات؛ زیرا کلام، کاشف و حاکی از معناست. عبارات در حکم معنای حرفی است. مستقیماً نمیشود به خود عبارات توجّه کرد. آنوقت چیزی که اینطوری است، آن را مورد تحدّی قرار نمیدهند. تحدّی به مُحَکّی است، تحدّی به مکشوفش است، تحدّی به معانی آیات است. این است کلام‌الله. قالب کوچک کلام‌الله، این سی جزء است، اگرچه همین را هم عقب و جلو کرده‌اند. اگر آیاتی را که بر پیغمبر9 نازل شده، همانطور در اختیار ما قرار می‌گرفت، الآن یک دنیا علم، گیر ما میآمد. ترتیب این قرآن «علی غیر ما اُنزل» است.

آیا این عقلایی است که پیغمبر اسلام، یعنی آن کسی که آمده و میخواهد دنیا را تکان دهد، اوّل امر و پیش از دعوت به معارف الهیه، احکام حیض و نفاس را بیان کند؟ (وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذىً فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِي الْمَحِيضِ) [46] آنوقت این آیه اوّل قرآن واقع شود، امّا آیات (هُوَ اللهُ الَّذِي لا إله إلاّ هُوَ عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللهُ الَّذِي لا إله إلاّ هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ) [47] در آخر واقع شود؟! هر کلمه این آیه، یک باب علمِ این قرآن است و می‌توانم بگویم و اساتیدم هم رمزش را گفته‌اند ولی هم اکنون قصد آن را ندارم که بگویم.

چه کسی ترتیب آیات را تغییر داده است؟ عمر و ابابکر کردند. پای علی7 که در بین نبود، آن‌ها هم که همراه پیغمبر نبودند. آن‌کس که همراه پیغمبر9 بود، علی7 بود. جانم قربان اسمت یا علی. پیش از بعثت، علی7 همراه پیغمبر بود. «اَوَّلَ مَنْ آمَنَ» [48] علی7 بود. در سفر همراهش علی7 بود. در حَضَر انیسش علی7 بود. هر آیه که میآمد، شأن نزول آیه را به علی7 میگفت و این که چرا آمده، و چه موقع آمده، علی هم یادداشت میکرد. (وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ) [49] و علی7 گوش شنوا داشت. [50] پیغمبر دست بر سرش نهاده، و از خدا خواست که حافظه علی7 را قوی کند. پس به قدری حافظه علی7 قوی شد که چیزی را فراموش نمی‌کرد و بعد از پیغمبر9 با خود عهد کرد که ردا بر دوش نگیرد تا قرآن را تماماً جمع کند. قرآن را تمام جمع کرد، آمد قرآن را نشان داد. گفتند: بده و برو. گفت: نه! من هم همراهش هستم. پیغمبر9 ما را تنها به قرآن نسپرده است که اگر میسپرد، به چنگال عمر و ابوبکر میافتادیم. ما را به قرآن و علی7 سپرده است؛ به دو ثقل: ثقل

اکبر که قرآن است، ثقل اصغر که علی7 و فرزندانش هستند. ردا بر دوش نکرد تا همه را جمع کرد. عمر گفت: قرآن را بده و خودت برو.

علی7 قرآن را همان‌طور که نازل شده، نوشته است. آیات مَدَنی به جای خود، آیات مکّی به جای خود، و هر کدام را به قرائت پیغمبر9 نوشته است. خاک بر سر این عمری‌ها! 23 سال پیغمبر9 نماز خواند، این خاک بر سرها قرائت پیغمبر9 را ضبط نکردند که یکی «صراط» را به صاد بخواند، یکی به سین بخواند. یکی «صراط الّذین أنعمت» بخواند و یکی «صراط من أنعمت». یکی «غیر المغضوب علیهم و لاالضّالّین» بخواند و یکی «غیر الضّالّین». این‌ها قرائاتی است که در کتاب‌ها نوشته‌اند، گرچه قرائت، همین مشهوری است که ما میخوانیم. پیغمبر9 که سیجور قرائت نداشته است. علی7، قرائت پیغمبر9 را ضبط کرده و آیات را طبق ترتیب نزول نوشته است. الآن هم قرآنِ علی7، نزد صاحب‌الزّمان7 است. وقتی هم که به علی7 گفتند قرآنت را بده، فرمود: من هم همراه قرآن هستم؛ زیرا پیغمبر9 فرموده است: «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَ الْحَوْضَ» [51] اگر آن قرآن به دست بیاید، آنوقت میفهمید ترتیب نزول آن، چگونه بوده است. من در کم و زیادی بحث ندارم، من در ترتیب نزول بحث میکنم. این قرآن را چند نفر بی‌سوادها جمع کرده‌اند. این که اوّل الحمد، بعد بقره، بعد آل‌عمران، بعد نساء تا آخر، این ترتیب را خبر متواتر عن‌النّبی9 نداریم. چرا مکّیها را مؤخّر و مدنیها را مقدّم نوشته‌اند. ترتیب آیات در قرآن علی7غیر از این قرآن است و زمین تا آسمان در فهم مطالب فرق دارد. افکارت مبادا ناراحت شود. در عین این‌که آیات را عقب و جلو نوشته‌اند، باز هم دارای حقایق و معارف است و دستور داریم به همین عمل کنیم. این وجه ترتیب و اتصال‌هایی که مرحوم طبرسی به پیروی از شیخ طوسی نوشته، قطعی‌الصّدور نبوده و حکایت‌هایی که در وجه نزول نقل کرده، معتبر نیست. باید امام زمان7 بیاید و بگوید این آیه برای چه نازل شده؟ در کجا نازل شده؟ اشاره و تأویلش چیست؟ رمزش چیست؟

خدایا به حقّ قرآن عزیز، شریک قرآن و صاحب قرآن را به ما برسان.

علی7 در خانه نشسته بود و مشغول جمع کردن قرآن بود. قسم یاد کرده بود ردا بر دوشش نکند تا قرآن را جمع‌آوری کند. خانمش با چهارتا بچّه در آن اطاق نشسته‌اند، عصابهای (دستمالی) به سرشان بسته‌اند، عزادارند، پدرشان از دنیا رفته است، زانوها را به بغل گرفته و چهار فرزندش در مقابل او هستند: فرزند بزرگ که امام حسن7 است هفت سال دارد، بعد امام حسین7، شش سال، بعد امّ‌کلثوم3، پنج سال و بعد زینب3 دختری چهار ساله است. یکی هم در رحم دارد که پیغمبر9

اسم او را محسن گذاشته است و خبر غیبی داده که این بچه، پسر است، ولی معلوم بود که اسم محسن در این خانه نمی‌آید.

اهل‌بیت: دو محسن داشتند که سقط شدند. یکی این محسن و یکی هم محسنی که عیال امام حسین7 داشت که در اسیری شام نزدیک حلب سقط شد.

علی7 مشغول نوشتن است؛ در این بین، در صدا کرد. حضرت زهرا3 پشت در آمد. حال چطور شده که ایشان آمده است؟! فضّه نبوده یا بوده و مشغول کاری بوده معلوم نیست. فاطمه3 پشت در آمد و چهارتا بچه هم عقب فاطمه3 آمدند. چون بچه‌های کوچک به مادرشان خیلی علاقه دارند و یک دقیقه نمی‌توانند از مادرشان جدا شوند. علی7 مشغول نوشتن است و صدای در را شنید. ولی چه خبر است؟ نمی‌داند؛ شاید کسی به سرسلامتی فاطمه3 آمده است. یک وقت یک فریادی از دل فاطمه3 بلند شد. الله الله که قلم از دست علی7 افتاد. حضرت زهرا7 بلند شد و صدا زد: وا ابتا یا رسول‌الله! معلوم است وقتی بیبی این داد را بزند، بچّه‌ها که آرام نمی‌گیرند. یقیناً داد بچّه‌ها بلند شد. وای این چه قضیّه‌ای است؟ قلم از دست علی7 افتاد و مثل اسپند روی آتش از جا پرید. همین که آمد، یک منظره‌ای دید که به خدا اگر خنجر به شکم علی7 می‌رسید، دل علی7 اینقدر نمی‌سوخت. مرد غیرتمند را بکشند برایش گواراست، امّا ناگوار است بر او که ناموسش را کتک بزنند. همین که رسید دید زهرا3 روی خاک افتاده...

[1] . سوره نحل، آیه 89

[2] . سوره نساء، آیه 83

[3] . عن أبي‌عبدالله7 في رسالة:... لِذلِكَ قال رسولُ الله9: إنَّه لیس شيءٌ بِأبْعَدَ مِن قلوبِ الرّجالِ مِن تفسیرِ القرآنِ و في ذلك تَحَيَّرَ الخلائقُ أجمعون إلا ما شاءَ الله. و إنّما أراد اللهُ بِتَعْمِيَتِهِ في ذلك أَنْ يَنْتَهُوا إلى بابِه و صراطِهِ و أن يَعبدوه و يَنْتَهُوا في قوله إلى طاعةِ القُوّامِ بِكِتابه و النّاطقينَ عَن أمرِه، و أن يَسْتَنْبِطوا مَا احْتاجوا إليه من ذلك، عَنْهُمْ لا عَنْ أنفسِهِمْ، ثم قال: (وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى اوّلي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ.) (بحارالأنوار، ج89، ص100 به نقل از محاسن برقی، ج1، ص268)

[4] . سوره اسراء، آیه 78

[5] . سوره انسان، آیه 30، و سوره تکویر، آیه 29

[6] . سوره مدثر، آیه 56

[7] . عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ خَرَجَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ7 أَنَّهُ قَالَ: إِنَ اللهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللهُ شَيْئاً شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللهُ. (بحارالأنوار، ج25، ص372 به نقل از بصائرالدّرجات)

[8] . سوره رعد، آيه 21

[9] . بحارالأنوار، ج71، ص130 و الكافى، ج2، ص156

[10] . سوره رعد، آيه 3

[11] . سوره آل عمران، آيه 7

[12] . الكافى، ج1، ص213.

[13] . عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْقُرْآنَ فِيهِ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ فَأَمَّا الْمُحْكَمُ فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ نَعْمَلُ بِهِ وَ نَدِينُ اللهَ بِهِ وَ أَمَّا الْمُتَشَابِهُ فَنُؤْمِنُ بِهِ وَ لَا نَعْمَلُ بِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ). (وسائل الشيعه، ج27، ص198)

[14] . عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ) قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ7: وَ الْأَئِمَّةُ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ قَالَ: فُلَانٌ وَ فُلَانٌ (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ أَصْحَابُهُمْ وَ أَهْلُ وَلَايَتِهِمْ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا الهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ7 وَ الْأَئِمَّةُ:. (الكافى، ج1، ص414)

[15] . سوره عنكبوت، آيه 49.

[16] . سوره آل عمران، آيه 97

[17] . قَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ7: يَا أَبَاحَنِيفَةَ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَ (وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً) أَيْنَ ذَلِكَ مِنَ الْأَرْضِ؟ قَالَ: الْكَعْبَةُ. قَالَ7: أَفَتَعْلَمُ أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ حِينَ وَضَعَ الْمَنْجَنِيقَ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْكَعْبَةِ فَقَتَلَهُ كَانَ آمِناً فِيهَا؟ قَالَ: فَسَكَتَ. (بحارالأنوار، ج2، ص292؛ بحارالأنوار، ج52، ص313)

[18] . سوره ابراهيم، آيه 37

[19] . قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ7: (يا قَتَادَةُ!) أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَبَإٍ: (وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ) فَقَالَ قَتَادَةُ: ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ، كَانَ آمِناً حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ. فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ7: نَشَدْتُكَ اللهَ يَا قَتَادَةُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ

مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيُقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ فَتَذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِيَاحُهُ؟ قَالَ قَتَادَةُ: اللهُمَّ نَعَمْ. فَقَالَ أَبُوجَعْفَرٍ7: وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ. وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ! ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفاً بِحَقِّنَا يَهْوَانَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ (فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ) وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْت فَيَقُولَ إِلَيْهِ. فَنَحْنُ وَ اللهِ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ7 الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حَجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا. يَا قَتَادَةُ! فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِناً مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (الكافى، ج8، ص311)

[20] . عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ7 فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ: (بَلْ هُوَ آياتٌ بَيِّناتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ) قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ:. (الكافى، ج1، ص214)

[21] . قال ابنعباس حدثني أميرالمؤمنين7 في باء بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ من اوّل الليل إلى الفجر لم يتم. (نهج الحق، ص238)

[22] . اين بخش از سخنان مربوط به دو واقعه صدر اسلام ميباشد كه عبارتند از:

1) واقعه وصيت پيغمبر9 كه فرمودند كاغذ و قلم بياوريد تا آخرين وصيّت را بكنم كه در آن مجلس عمر گفت حسبنا كتابالله (بحارالأنوار، ج22، ص474، حديث 22)

2) واقعه دوم در سقيفه اتفاق افتاد كه ابوبكر براى احتجاج با انصار به اين سخن متمسك شد كه قريش به ديگران اوّلى و مقدم هستند به حضرت رسول9 و رواياتى با مضمون اينكه اميران، امامان و خلفاى بعد از پيغمبر9 از قريش هستند زياد از اهل تسنن نقل شده است.

[23] . نظريه شيخ مفيد در رابطه با ناسخ و منسوخ عبارت است از:

الف) القول في ناسخ القرآن و منسوخه

و أقول إن في القرآن ناسخا و منسوخا كما أن فيه محكما و متشابها بحسب ما علمه الله من مصالح العباد قال الله عز اسمه ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها و النسخ عندي في القرآن إنما هو نسخ متضمنة من الأحكام و ليس هو رفع أعيان المنزل منه كما ذهب إليه كثير من أهل الخلاف و من المنسوخ في القرآن قوله تعالى (وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً وَصِيَّةً لِأَزْواجِهِمْ مَتاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْراجٍ) و كانت العدة بالوفاة بحكم هذه الآية حولا ثم نسخها قوله تعالى (وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْواجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً) واستقر هذا الحكم باستقرار شريعة الإسلام و كان الحكم الأول منسوخا و الآية به ثابتة غير منسوخة و هي قائمة

في التلاوة كناسخها بلا اختلاف و هذا مذهب الشيعة و جماعة من أصحاب الحديث و أكثر المحكمة و الزيدية و يخالف فيه المعتزلة و جماعة من المجبرة و يزعمون أن النسخ قد وقع في أعيان الآي كما وقع في الأحكام و قد خالف الجماعة شذاذ انتموا إلى الاعتزال و أنكروا نسخ ما في القرآن على كل حال و حكي عن قوم منهم أنهم نفوا النسخ في شريعة الإسلام على العموم و أنكروا أن يكون الله نسخ منها شيئا على جميع الوجوه و الأسباب.

ب) القول في نسخ القرآن بالسنة

و أقول: إن القرآن ينسخ بعضه بعضا و لا ينسخ شيئا منه السنة بل تنسخ السنة به كما تنسخ السنة بمثلها من السنة قال الله عز و جل ما (نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها) و ليس يصح أن يماثل كتاب الله تعالى غيره و لا يكون في كلام أحد من خلقه خير منه و لا معنى لقول أهل الخلاف (نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها) في المصلحة لأن الشيء لا يكون خيرا من صاحبه بكونه أصلح منه لغيره و لا يطلق ذلك في الشرع و لا تحقيق اللغة و لو كان ذلك كذلك لكان العقاب خيرا من الثواب و إبليس خيرا من الملائكة و الأنبياء و هذا فاسد محال. و القول بأن السنة لا تنسخ القرآن مذهب أكثر الشيعة و جماعة من المتفقهة و أصحاب الحديث و يخالفه كثير من المتفقهة و المتكلمين. (اوائل المقالات ص122 -124)

[24] . سوره روم، آيه 58.

[25] . سوره بقره، آيه 261.

[26] . سوره ابراهيم، آيه 24.

[27] . سوره ابراهيم، آيه 26.

[28] . سوره نحل، آيات 75 و 76.

[29] . سوره حشر، آيه 21.

[30] . سوره عبس، آيه 31.

[31] . عوالى الآلى، ج4، ص115.

[32] . عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: نَزَلَ الْقُرْآنُ بِإِيَّاكِ أَعْنِي وَ اسْمَعِي يَا جَارَةُ! (الكافى، ج2، ص631)

[33] . سوره تحريم، آيه 1.

[34] . سوره فتح، آيه 1 و 2.

[35] . سوره آل عمران، آيه 33.

[36] . سوره ص، آيه 47.

[37] . سوره طه، آيه 41.

[38] . سوره اسراء، آيه 74.

[39] . بحارالأنوار، ج11، ص78-86،.

[40] . سوره مائده، آيه 64.

[41] . سوره فتح، آيه 10.

[42] . سوره اسراء، آيه 88.

[43] . سوره هود، آيه 13.

[44] . سوره بقره، آيه 23.

[45] . سوره يونس، آيه 39.

[46] . سوره بقره، آيه 222.

[47] . سوره حشر، آيه 23 - 22.

[48] . بحارالأنوار، ج38، ص279.

[49] . سوره الحاقه، آيه 12.

[50] . عَنْ يَحْيَى بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ7 قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ (وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ) قَالَ رَسُولُ اللهِ9: هِيَ أُذُنُكَ يَا عَلِيُّ. (الكافى، ج1، ص423)

[51] . وسائل الشيعه، ج27، ص33.